

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۳۹۱

کتاب رستم نام


مؤلف

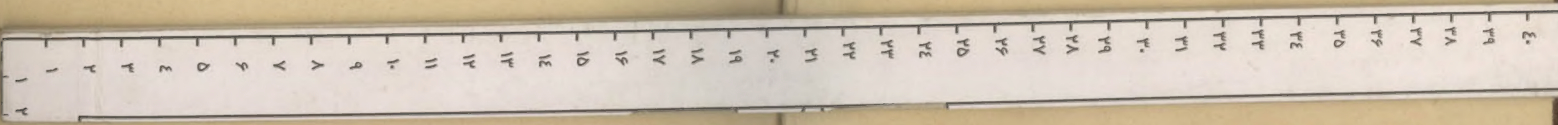
مترجم

شماره قفسه ۱۷۱۹۶

۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰

کتاب
۱۲۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران بنداد ثبت کتاب ۲۰۳۴۱
کتاب	مؤلف	
مترجم	شماره قفسه	
۱۷۱۹۶		



نمبر
۱۲۹

۱
۱
۸
۸
۳
۵
۸
۷
۵
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۵۱
۸۱
۷۱
۵۱
۸۸
۸۸
۸۸
۳۸
۵۸
۵۸
۷۸
۵۸
۸۸
۸۸
۱۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	مؤلف
مترجم	شماره قفسه
۱۷۱۹۶	۲۰۸۳۶۱



16194
408371

408371

Y

[illegible]

برآمد و در برابر لشکر ظهورش صف کشیدند و از آن جانب ظهورش دست
 داشت هر که دست گذاشته و یک نفره از جنگ برگشته و لرزه بر اندام دیوان
 در پیش سپاه از پس سپاه زدند در حمله اول داشت و نفر از دیوان با خاک
 برابر بر مرکب و سبب دیو چون او را حال لایح بود دست گران بر بوز
 هفتاد می بردست داشت و بر ظهورش افکندند تا نام دارد در میان
 زبانی و اسما که بنده دست دیو لاکرزه و جود بنده از دست دیو پیر
 آورده و شصت و هفت با بنده چهار انگشت می کرده بر بنده گوی
 مهره بنش دیو بر زبانی نقش نیست بفرمود تا دست کردن
 محکم بستند و بالشتی حساب بر سپاه دیوان زدند بفرمود
 دیو لاکرزه را بر سر خنجر و چهار صد نفر دیو لاکرزه دست بر سر خنجر
 ظهورش آوردند از آن جهت اول ظهورش دیو بنده گویند و باقی
 لشکر دیوان قرار کردند و از بی گار خود بدر رفتند و بفرمود تا
 دیوان و صفت بنده آوردند بفرمود تا انباشته و یا بر دیوان کوه بفر
 افکندند از آن جهت از آن دیوان یکی زنده گذاشتند و زبان می بیند و
 ظهورش نشان داند و لشکر برداشته و بسکی خود و فتنه بر تخت
 بزرگی قرار و آرام حادث بیت چهار سال از بانی بگذشت ظهورش
 رحلت

رحلت از دنیا به عقیاب بر بیست و در زنده کی خود ظهورش بر جای
 خود نشاند ۵۵۵ یادش می ظهورش ۵۵۵ سال بوده است
 را و در وایت که چون ظهورش شاه بر جای بر قرار گرفته و بعد داد
 نوشتند جمله عالم مطیع او گردیدند و بسا چیزها ظهورش در روی
 آورد از آن جهت یک روز در شکار کور لاکرزه در وقت که رفتن
 کور شکاری از زیر کم اسب او بدر رفت بر سنگی دیگر فرود آمدنش بلندی
 شد پس او را دستش برداشته بر هم زد و داشت بر بعل او زدند و
 اینم بر بالای او گذاشته اند انش بلندی شود و ظهورش با جمل به خاک
 افتاده اند و شکار بجای آوردند و در پیش انش سر فرزند آوردند و
 دان روز انش راست بینی کردند و بعد از آن خوراک بخت بعل او
 دند و خود تا مدت از آن بگوشت ظهورش در صحرای احمور کفر
 انش بر فرشته گوشت اولی که یاب کرده بودند گوشتی که تیر
 دارد و طعمهای خوب تر نیست داند و شکار لاکرزه می آوردند
 و عبادت خدا پرستید و مشغول خندید پس و جاد در لاکرزه می کردند
 و نام اول انش که نام نهادند بعد از آن ظهورش به حرمت انچه
 بیست و پنج تیر بر جا گذاشته ۵۵۵ یادش چشید و مقصد سال ۵۵۵
 او را می گوید که چون چشید بر تخت نشسته بعد داد و مشغول
 شد خاف تا خوف عالم از دیو و ادیر در زیر فرمان او بودند

بنیادهای بیوان شده و با آنها بنا کردند طغایانهای ایند
 و لباسهای فاخر و درهای فولاد مثل کمر و شمشیر و
 و نیزه و نیزه و کلاه و در بین و نواحی مرصع بنا کردند درهای تخت
 او در زمانهای پیشتر عظیم و اینجا بنا کردند و ایوانهای خوب و قصرهای
 رفیع بنا کردند که چشم بیننده بدین کارانچنان شگزی و انجنان بزرگی
 ندیده بود و اول آنجا بنام نهادند بزرگان از هر کس در دیار و هر یک
 آمدند در برابر تخت جمشید بستند و کمرهای جواهر نشان بنا
 کردند و مردم در بای تخت حاضر می شدند هر کس در حضور خود
 بر کمر سوار گرفته و زانو و امر از بجهت کردند از بر و نیزه و پلنگ در
 بای تخت بستند بزرگی او انجنان بزرگی بال گرفته که هیچ کس ندیده
 و نشنیده بود و تمام عالم در زیر حاکم او بودند در ایام جمشید چنان
 شد که با یکصد تن بک آدم خون از دماغ بیرون می آمد
 جمشید دل خود را بدین خیال باطل در دل خود راه داد گفت
 گفت من من و دانست که تمام عالم را من افریده ام بهتر از انکه
 که هر که در عالم نیست پس خلاف او جمع کرد و گفت ای مردم چه
 میگوئید در این باب عالم و آدم را من افریده ام تا انکه بازند
 که هر که در دنیا نیست خلاف هم یکبار فرور آوردند و از
 خون هیچ نماندند بعد از آن عجز از بارگاه بر نداشتند بدین وضع
 هم خلافی جمع شدند با هم ستور کردند هر یک به دایره خود نشستند
 و از فرمان

و سر از فرمان جمشید بناییدند ۵۵۵ سال که در این جمشید و بنی که
 اما او را در این کار کرده اند در آن ساعت که گمراه شدند در این خیال باطل در دل
 که انانید در همان ساعت نفقه ضحاک بوز نام داشت و باز بنیان جمشید
 بود و مال چشم بسیار داشت و اصل او عرب بود جمشید او را می
 بخشید بود و کد خواران ده بود و شش تن بسیار داشت و مردم
 او را در رضا میداد و داشتندی و از هر چه مردم بپایه و بی توای بود
 تخت او را در تخت می نشستند و بپای داشت ضحاک نام
 و خبر بسیار به مردم میرسد و از قفا ابلیس علیه السلام صورت
 مردی در پیش می آید با او دوستند و او چنان دوست او بر
 ضحاک است که در هر گفتگو داشت ضحاک از امر او بدین نیز
 نادر و در ضحاک گفت اگر مرا کوشتی بکسر ترا پادشاه می کنم و ترا
 بجای جمشید می نشاند ضحاک گفت البته قول ترا کوشتی کنم ابلیس
 گفت اگر منی پس ترا پادشاه باید پدر خود را بقتل رسانی
 ضحاک قبول نمود و ناز و زبرد ضحاک در باغ رفت ضحاک
 و ابلیس تمام می کرد و از قفا در سایه درخت در خواب بود ضحاک
 و ابلیس بر چینه و طوق و کمر نشاند و نشاندند و در آن حال که
 شد پس با ضحاک نشستند و مردم جمعیت کردند و بداند که چه بود در صحن

ایندی بیست و سه صفا خان بر سر بخت و کرم و زار کرد و بی بختی او
 عسل داده بخاک سپرد و صفا خان بر کای بند کرد ضایع انداخت
 و مال بسیار مردم داد و من بختی ناقوی شد باندک مدت ایللی مردم
 بر او بیست و سه بیت هزار کی بر سر او جمع شد ۵۵۰ خراج
 کردن ناز بر جمیع و بیست و سه نفر را ۵۵۰ صاحب ناز بخت
 نقال بر کند که چون بخت از دینی بر گشته و خود رو جهان ایللی
 خود مردم در کار او سر صاحب شدند هر که به مال این خود داشته
 و سر از فرمان بختید بنایید تا آنکه مردم شهر اهل و عیان خلا
 بر دایستند متوجه و را بر نماند و اندک کسی در شهر نماند همیشه
 از گفته خود پیشی نماند و هیچ بودی نماند اهل مردم او از
 عدل خود از صفا خان که بختید در همه رفتند و با صفا خان بیست و سه
 چون لشکر که بر صفا خان جمیع شد بر فرموده سیغال در شهر و
 آمدند متوجه بخت و بختی صفا خان آمدند همیشه در سیغال
 که در شهر بودند همه بر بختی صفا خان آمدند همیشه در سیغال
 که فایده نماند خرمیت اختیار کرد پس بسیار مردم پیش
 بوشیده و کرم و زار مردم که در شهر بودند رفت بسیار با او پیش
 گرفته و کرم و زار از بی کار خود بهر دست اعا جمیع کرم صفا خان
 ظالم کوئی

ظالم کوئی کند چون بر سر بخت و کرم و زار کرد و بی بختی او
 خل با کاه شد بر بخت و کرم و زار کرد و بی بختی او
 دو درند و خود بخت و کرم و زار کرد و بی بختی او
 بر کای صفا خان ۵۵۰ اما او را کرم و زار کرد و بی بختی او
 عسل داده بخاک سپرد و صفا خان بر کای بند کرد ضایع انداخت
 و مال بسیار مردم داد و من بختی ناقوی شد باندک مدت ایللی مردم
 بر او بیست و سه بیت هزار کی بر سر او جمع شد ۵۵۰ خراج
 کردن ناز بر جمیع و بیست و سه نفر را ۵۵۰ صاحب ناز بخت
 نقال بر کند که چون بخت از دینی بر گشته و خود رو جهان ایللی
 خود مردم در کار او سر صاحب شدند هر که به مال این خود داشته
 و سر از فرمان بختید بنایید تا آنکه مردم شهر اهل و عیان خلا
 بر دایستند متوجه و را بر نماند و اندک کسی در شهر نماند همیشه
 از گفته خود پیشی نماند و هیچ بودی نماند اهل مردم او از
 عدل خود از صفا خان که بختید در همه رفتند و با صفا خان بیست و سه
 چون لشکر که بر صفا خان جمیع شد بر فرموده سیغال در شهر و
 آمدند متوجه بخت و بختی صفا خان آمدند همیشه در سیغال
 که در شهر بودند همه بر بختی صفا خان آمدند همیشه در سیغال
 که فایده نماند خرمیت اختیار کرد پس بسیار مردم پیش
 بوشیده و کرم و زار مردم که در شهر بودند رفت بسیار با او پیش
 گرفته و کرم و زار از بی کار خود بهر دست اعا جمیع کرم صفا خان
 ظالم کوئی

[illegible]

43.

[illegible]

الک سارو

[illegible]

[illegible]

الحمد لله
عبد البر
٤٢٥

[illegible]

1845

1150

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

2.

[illegible]

همه آن نزد من نیست که بر زبان سحر را بپوشانند و ولایت آگاه و دور از آنکه غفلت او را بر زبان
نکرده ایم تا غلبه بر او دارد و دولت نواز است و دیگر که بگویند من این است و این است و این
صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را
نجات خواهم داد و با تو گفت گفت هرگاه این کار را بکنی که مرا بر این صحنه خود را و این صحنه خود را
بگویم که در این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را
و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را
کنند و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را
است که این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را
از او گفت از این که بر او دل آید و نه بر او دل آید که از او دل آید که از او دل آید که از او دل آید که از او دل آید
بر او دل آید که از او دل آید که از او دل آید که از او دل آید که از او دل آید که از او دل آید که از او دل آید
کار و با تو گفت از این که بر او دل آید که از او دل آید که از او دل آید که از او دل آید که از او دل آید که از او دل آید
هر دو نفر این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را
نوبت در یک صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را
الفاظ را بر سر نهاده اند که تا به این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را
تا آخر صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را
و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را
است که این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را
میدان شامل خود و هر چه می بیند و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را
مستور شده و در صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را
ما هم از آن صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را
نموده و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را
ببیند و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را
کار و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را و این صحنه خود را

۱۱۱

[illegible]

三

[illegible]

[illegible][illegible]

انوار الیقین فی تصنیف حضرت مولانا محمد علی قاسمی

[illegible][illegible]

اما ما بدان کیم که چون این بر سر
خداوند آید قهر از آن ستم بر نفس ما که خدا بود و بعد از آن عزم و اراده نمودن میکند به سجد و توبه

[illegible]

342

[illegible]

اقطع من هذا الكتاب

فصل اول در بیان احوال و حال

الملك الناصر

[illegible]

۲۲۹۹

[illegible]

מ.א.כ.ל.

[illegible]

1.

[illegible]

[illegible][illegible]



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

